در مذمت سیاست بدون اخلاق

نگاهی به کتاب در جست‌وجوی زندگی خوب اثر فرد دالمَیر

اندیشه سیاسی

محمد صادقی

روزنامه‌نگار

فِرد دالمَیر (۱۸ اکتبر ۱۹۲۸ـ۵ ژوئن ۲۰۲۴)، اندیشمند و نظریه‌پردازِ سیاسی، در نوشته‌های محققانه و انتقادی خود در پی فراخوانی است برایِ اندیشیدن درباره آنچه در جهان سیاست جریان دارد و به تعبیری آنچه هست، و سرانجام، ذهنِ مخاطب را به آنچه باید باشد، معطوف می‌کند. او در کتاب «در جست‌وجوی زندگی خوب» که توسط امیر یوسفی به فارسی ترجمه شده و نشر گام نو آن را منتشر کرده، قبل از هر چیزی به طرح مسائل می‌پردازد، و از نکبت سیاست بدون اخلاق سخن می‌گوید.

غفلت از تعلیم و تربیت

چنانکه مترجم کتاب اشاره دارد، او در نگرشی جدید بر جنبه‌های اجتماعی و سیاسی خوب‌زیستن تکیه دارد به این معنا که زندگی خوب با شهروند خوب ممکن می‌شود و ظهور شهروند خوب در جامعه خوب امکان تحقق می‌یابد. با این حال، به تعبیر دالمَیر: «رسانه‌های جمعی که فلسفه وجودی و مأموریت سازمانی‌شان تولید و عرضه اطلاعات صحیح، و نیز گرم‌کردن تنور مباحث انتقادی است، بلندگوی بیانیه‌های رسمی دولت‌ها شدند و به این اعتبار، وظیفه آموزشی و تربیتی خود را فرونهادند. اسفناک‌تر اینکه، بخش بزرگی از جامعه روشنفکری به اطاعت از رسانه‌ها تن دادند و به این ترتیب، جریان غالبی که سعی داشت صدای آگاهی را از نفس بیندازد و مقاومت عمومی را سرکوب کند، قوت گرفت.» دالمَیر با پرداختن به این وضعیتِ تلخ، جمله حکیمانه و کهنی که در زمان دانشجویی شنیده بوده را با ما در میان می‌گذارد: «مسأله دانش سیاست، ارتقا و بهبود شادکامی و بهروزی مردم، و البته تدارک و تمهید زندگی خوب است.» و دست روی نکته‌ای اساسی می‌گذارد: تعلیم و تربیت. به نظر او، کم‌توجهی به تعلیم و تربیت شهروندان، و غفلت از این موضوع مهم و اساسی که در اثر سیاست‌های نامناسب شکل گرفته، چنین روزگاری را پدید آورده است. گاندی نیز همواره وظیفه مطبوعات را آموزش افکار عمومی می‌دانست، و چنانکه در کتاب «مهاتما گاندی و مارتین‌لوتر کینگ: قدرت مبارزه عاری از خشونت» می‌خوانیم، باور داشت: «یکی از وظایف روزنامه‌ها، کشف و درک احساسات عموم مردم و نمایان‌ساختن آن است. وظیفه دیگر، برانگیختن احساسات مطلوب در میان مردم است، و سومین وظیفه مطبوعات نیز بی‌باکانه به‌تصویرکشیدن نقاط ضعف و نارسایی‌هایی است که در خود مردم وجود دارد.»

کدام لیبرالیسم؟

دالمَیر با اشاره به استمرارِ سیاست‌هایِ ستیزه‌جویانه و شبح جنگ، و سیاست‌هایی که شادکامی و بهروزی مردم در مرکز توجه آن نیست، به وضعیت هولناک جهان در اواخر دهه ۱۹۳۰ می‌پردازد. به زمانی که ایدئولوژی‌های نازیسم و فاشیسم در حال قدرت‌گیری، تسلط و جنگ‌آفرینی بودند. او در مقدمه کتاب، توجه ما را به اثری (جامعه خوب) از نویسنده برجسته و هوشیاری به نام والتر لیپمن جلب می‌کند. به نظر لیپمن، اینکه بتوان یک جامعه را با اراده معطوف به قدرت، و در غیاب تعلیم و تربیت اخلاقی اداره کرد خیالی باطل است. لیپمن، مدافع آزادی و مکتب لیبرالیسم است اما به شرطی که با اقتصاد بازار گره نخورده باشد. به باور او، لیبرالیسم از آغاز در تقابل با قدرتِ مطلقه و خودکامگی بود، بر این اساس «لیبرالیسم نظریه اقتصاد آزاد نبود تا همه چیز را به امان خدا رها کند و بگوید ما که سیر شدیم، بی‌خیال هرچه گرسنه است» بلکه در نظر داشت که وضعیت عمومی را بهبود ببخشد. اما چگونه؟ با تکیه بر قانون. لیپمن با صراحت می‌گوید: «بنیان قوانین بر تعهدها و مسئولیت‌های اخلاقی استوار است. این بنیان‌ها در ظاهر قوانین ذکر نمی‌شوند اما قاطعانه حضور دارند. صادقانه شهادت‌دادن، معقول و منطقی استدلال‌کردن، اعتماد و حسن‌ظن داشتن در جریان جلسات، از جمله این بنیان‌های اخلاقی هستند.» نویسنده تأکید دارد که به نظر لیپمن، برای ایجاد یک نظم خوب، ضرورت دارد مردم «راست‌گوتر، عاقل‌تر و منطقی‌تر، عادل‌تر و منصف‌تر، و شرافتمندتر از آنی باشند که ظاهر قوانین از ما می‌خواهد.» دالمَیر پس از آنچه در مقدمه کتاب بیان می‌کند، نخست، پیامدهای سیاست بدون اخلاق را در ذهن ما برجسته‌تر می‌کند، و دوم، تعلیم و تربیت اخلاقی را راهی برای برون‌رفت از این وضعیت می‌شناساند. او در بخش نخست کتاب، به آموزگارها و جست‌وجوگرهای قدیمی، و در بخش دوم به آموزگارها و جست‌وجوگرهای جدید و معاصر پرداخته است و ما را با دنیایی از نگرش‌ها و آموزه‌هایی آشنا می‌کند که بسیار جای اندیشیدن دارند. به نظر مترجم کتاب «ویژگی بسیار مهم فکر دالمَیر این است که به سرشت اجتماعی اخلاق و نیز جوهره فرهنگی سیاست عمیقاً باور دارد و نکبت سیاست بدون اخلاق و فرهنگ را به صد زبان سرزنش و مذمت می‌کند. به زعم او، حلقه مفقوده سیاست امروز، پرورش فضیلت و تربیت اخلاقی و مدنی شهروندان است.» دالمَیر می‌نویسد: «به تعبیرِ پائولو فرره، باید برای تعلیم فرودستان و ستمدیدگان و محرومان برنامه داشته باشیم و آموزش و پرورش هم نباید تمرکز خود را فقط بر ذهن و مغز افراد معطوف بکند و مشوق متخصص‌سالاری و ذهن‌محوری باشد بلکه باید کل وجود انسان را مخاطب قرار دهد.» و به تعبیر او «تعلیم قلب» را در پیش بگیرد.

هانتینگتون یا آمارتیا سن؟

دالمَیر در بخشی از کتاب، که به مفهوم یادگیری میان‌فرهنگی می‌پردازد از شکل‌گیریِ دورنمایی تلخ و ترسناک در برخی اظهارنظرها سخن می‌گوید. او به نظریه «برخورد تمدن‌ها» که توسط ساموئل هانتینگتون (استاد دانشگاه هاروارد) در سال ۱۹۹۳ ارائه شد، اشاره کرده و در ادامه به دیدگاه‌هایِ آمارتیا سن، استاد اقتصاد و برنده جایزه نوبل اقتصاد می‌پردازد که به تعبیری پاسخی به ادعاهایِ هانتینگتون بود. چنانکه می‌دانیم، هانتینگتون در «نظریه برخورد تمدن‌ها» که آن را چهارچوب مفهومی یا پارادایمِ تحلیلِ رویدادها و دگرگونی‌هایِ پس از جنگ سرد می‌دانست، از صف‌بندی‌ها و مرزبندی‌های دیگری سخن به میان آورد. هانتینگتون با طرح این موضوع که هویت تمدنی به‌طور روزافزون اهمیت خواهد یافت، تمدن‌های زنده جهان را به هفت یا هشت تمدن بزرگ تقسیم کرد (تمدن‌های غربی، کنفسیوسی، ژاپنی، اسلامی، هندو، اسلاو، ارتدوکس، آمریکای لاتین و همچنین تمدن آفریقایی) و خطوط گسل میان این تمدن‌ها را منشأ درگیری‌ها و تقابل‌های آینده برشمرد و با طرح موضوعِ غرب در برابرِ سایرین به عبارتی از مرزبندی‌ها و صف‌آرایی‌های جدید و کانون رویارویی‌های آینده (بین تمدن غرب و جوامع کنفسیوسی و اسلامی) سخن گفت، اما آمارتیا سن دیدگاه متفاوتی مطرح کرد که در کتاب «هویت و خشونت» با ترجمه فریدون مجلسی آمده و بسیار خواندنی است. آمارتیا سن، درکی واقع‌بینانه‌تر از روابط فرهنگی در دنیای امروز ارائه می‌دهد و همچنان که از دیدگاه‌های برتری‌جویانه و خودخواهانه تمدن‌ها انتقاد می‌کند، تفکیک و جداسازی تمدنی و تقابل آنها را نیز خشونت‌آفرین ارزیابی می‌کند. او تقسیم‌بندی بر اساس حوزه‌های تمدنی را کار درست و دقیقی نمی‌داند. زیرا به نظر او انحصاری‌شدن هویت انسان است که او را در مقابل هویت‌های دیگر به مقاومت وادار می‌سازد. به باور آمارتیا سن، انسان‌ها دارای هویت‌های گوناگون هستند و تفکیک بر اساس یک هویت، نادیده‌انگاشتن جنبه‌های دیگر انسانی است. به نظر او ما در زندگی‌های متعارف‌مان خود را عضو گروه‌های گوناگونی می‌دانیم و در نتیجه به همه آنها تعلق داریم. شهروندی، اقامت، ریشه جغرافیایی، جنسیت، طبقه، سیاست، حرفه، علایق ورزشی، سلیقه موسیقایی و نمونه‌هایی مانند آن ما را در شمار گروه‌های گوناگونی قرار می‌دهد و هر کدام از این گروه‌ها که فرد همزمان به همه آنها تعلق دارد، به او هویتی ویژه می‌بخشد و این‌گونه است که ما می‌توانیم هویت‌های متفاوتی داشته باشیم. یعنی یک فردی که برای مثال در پاکستان، عراق، سوریه و... زندگی می‌کند، و به ادبیات علاقه دارد، موسیقی پاپ گوش می‌دهد، تنیس بازی می‌کند و هنر و آثار هنری را ارج می‌نهد با فردی در فرانسه، آمریکا، استرالیا و... که همین علایق و سلایق را دارد نزدیکی بیشتری دارد تا با کسانی که هم‌وطن او به شمار می‌آیند و با آنها همسایه و همشهری است. بنابراین آمارتیا سن با طرح دیدگاه خود از نگاه یکسونگر به انسان‌ها پرهیز کرده و واقعیت‌های موجود جهان را به‌درستی مقابل چشمان ما قرار می‌دهد. او طبقه‌بندی انسان‌ها بنا بر تمدن‌هایی که ظاهراً به آن تعلق دارند و به شکل کارتن‌های تمدنی دسته‌بندی شده‌اند را به پرسش می‌گیرد و این در حالی است که تاکنون بیشترین نقدها درباره تقسیم‌بندی تمدن‌ها در نظریه «برخورد تمدن‌ها»، به چندوچون این نوع تقسیم‌بندی بازمی‌گشت و نقص در شیوه تقسیم‌بندی مورد مناقشه بود، اما آمارتیا سن اساس این تقسیم‌بندی را نادرست تشخیص داده و آن را برای درک واقعی از مناسباتی انسانی در جهان کنونی سودمند نمی‌پندارد.

شهروندی چندفرهنگی

به نظر دالمَیر، بسیاری از سیاستمدارها و رهبرهای جهان، هم باور چندانی نسبت به اهمیت تعلیم و تربیت ندارند، و هم هنوز قدرت نظامی و توپ و تفنگ را برتر از قانون و فرهنگ می‌دانند. دالمَیر باور دارد تنها راه توسعه دموکراسی و صلح جهانی، ایجاد پیوند و آشتی میان فرهنگ‌ها و مردمان کشورهای مختلف است و راه مطلوب، تعلیم و تربیت صحیح است. به نظر او «تعلیم و تربیت میان‌فرهنگی، چنانچه به درستی و به شایستگی دنبال شود، مستلزم نوعی جست‌وجوگری یا حتی از خود فراروی است و به همین دلیل، میل به تحول دارد و با آموزش یک‌طرفه سازگار نیست. کسانی که خیال می‌کنند باید چیزی به جهان بیاموزند، لازم است حتی از شاگردان خود چیزهای بیشتری بیاموزند، و مشخصاً باید استعداد ایجاد مجال یادگیری را داشته باشند.» و این به تعبیری، تأکید بر گشودن فضای گفت‌وگو در میان فرهنگ‌ها است. به نظر دالمَیر، تقویت مفهوم شهروندی چندفرهنگی یا مبتنی بر تفاوت‌ها، گامی مهم برای رفع مشکلات دولت-ملت مدرن است، جریانی که از رویکرد کثرت‌گرایی فرهنگی پشتیبانی کند. او می‌نویسد: «این مفهوم جدید به شهروندان قدرت می‌دهد تا به دولت-ملت‌های متعددی التزام و پایبندی داشته باشند و از نقشه‌ها یا تخیلات موهوم و محدودکننده ملی‌گرایانه فراتر بروند. مفهوم شهروندی متکثر، گزینه مطلوب کسانی است که مدافع دموکراسی جهان‌وطنانه‌اند، چیزی که بر نظریه اَبَردولت جهانی مهر ابطال می‌زند و به جای آن، شبکه‌های فراملی را می‌نشاند که در سطح جامعه مدنی جهانی عمل کنند.» بر اساس این بخش از نوشته دالمَیر می‌توان به نکته بسیار مهمی پرداخت. آشکار است که مرزبندی و فاصله‌گذاری میان انسان‌ها در جهان مانند تکیه بر ناسیونالیسم یکی از بنیادهای شوربختی، درگیری و جنگ است. در اینجا، فهم تفاوت میان میهن‌دوستی [میهن‌گرایی] و ناسیونالیسم بسیار اهمیت دارد.

ترجمه فارسیِ کتاب دالمَیر با پیشگفتاری خواندنی از مصطفی ملکیان آغاز می‌شود. نویسنده پیشگفتار ترجمه فارسی «در جست‌وجوی زندگی خوب» می‌گوید: «یک نوع وطن‌دوستی در هر انسانی هست، و این اختصاص به هیچ جامعه، فرهنگ، تمدن، برهه تاریخی، و زمان و مکان خاصی ندارد. این وطن‌دوستی امری شایع است... چون این یک چیز طبیعی است و ما به غرایز خودمان نه می‌توانیم مباهات کنیم، نه از آن خجالت بکشیم. اما ناسیونالیسم یعنی، تبدیل وطن‌دوستی که یک احساس و عاطفه است، به یک یا دو یا سه یا چندین باور. مثال بزنم، من به جای مام وطن یا مام میهن، مادرم را، مام طبیعی خودم را مثال می‌زنم. اگر من مادرم را دوست دارم، و چه بسا بیش از هر کس دیگری مادرم را دوست داشته باشم، این یک احساس، یک عاطفه و یک هیجان است که در من هست. تا اینجا هیچ عیب و ایرادی در کار نیست. اما اگر از اینکه من این احساس، این عاطفه و این هیجان را نسبت به مادرم دارم، از این، یکی دو سه تا گزاره استنتاج کنم و برای نمونه بگویم؛ مادرم زیباترین زن جهان است، یا مادرم شجاع‌ترین زن جهان است، یا مادرم بهترین همسری است که پدید آمده است، و یا مادرم نسبت به هر مادر دیگری نسبت به فرزند خودش مهربان‌تر است، اینها یک سلسله باور است، و هرگز به لحاظ منطقی و معرفت‌شناختی، گذر از یک حس یا عاطفه یا هیجان، به یک، دو، سه یا... فقره باور مجاز نیست... در اینجا من از مادردوستی به مادرپرستی گذر کرده‌ام.» به اعتقاد نویسنده پیشگفتار فارسی بر همین سیاق اگر کسی بگوید وطنم را بیشتر از هر کشوری دوست دارم، هیچ مشکلی وجود ندارد، اما اگر بلافاصله بعد از این بخواهد بگوید که وطن من بهترین وطن است، زبان آن بهترین زبان است، فرهنگش بهترین فرهنگ است، سابقه تاریخی‌اش نسبت به سوابق سایر اوطان و کشورها درخشان‌تر است، این وطن بزرگ‌ترین دانشمندان را عرضه کرده و... بدون هیچ استحقاق منطقی و معرفت‌شناختی از یک احساس و عاطفه به چندین فقره گزاره گذر کرده است. فرق وطن‌دوستی با ناسیونالیسم در این است... اگر ناسیونالیسم به این معنا باشد، یعنی گذر از یک احساس و عاطفه کاملاً طبیعی به یک یا چند فقره باور درباره میهن یا وطن، آن باورها هرچه باشند، شما را به یک ناسیونالیست تبدیل می‌کنند. ناسیونالیسم به این معنا، هم به لحاظ فلسفی، هم به لحاظ اخلاقی و هم به لحاظ مصلحت‌اندیشانه دارای عیب است. او به لحاظ اخلاقی این پرسش را مطرح می‌کند که چرا خودشیفتگی اخلاقی نکوهیده می‌شود؟ ولی خودشیفتگیِ گروهی نکوهیده نمی‌شود بلکه ستایش هم می‌شود! به باور او، چرا اگر معلوم شد که من فقط از دریچه منافع خودم به هر چیز نگاه می‌کنم، و فقط به جلب نفع و دفع ضرر به خودم نگاه می‌کنم، و همیشه خودگزین هستم، و همیشه خودم را بر دیگران ترجیح می‌دهم، یک خودشیفته شناخته می‌شوم و نکوهش و سرزنش می‌شوم ولی وقتی این خودگزینی فردی به خودگزینیِ گروهی تبدیل شد، نکوهش نمی‌شود؟ یعنی وقتی من خودم را بر شما ترجیح نمی‌دهم اما می‌گویم ما ایرانی‌ها بر شما یونانی‌ها یا آلمانی‌ها یا مکزیکی‌ها ترجیح باید داشته باشیم، ستایش هم می‌شود؟ چه ترجیحی در خودگزینی گروهی بر خودگزینیِ فردی وجود دارد؟ بر این اساس، هرگونه خودشیفتگیِ گروهی، مانعی محکم در برابر ایجاد روابط میان‌فرهنگی، گفت‌وگوی میان فرهنگ‌ها و در نتیجه صلح و زندگی خوب برای ساکنان کره زمین است.

نقاشی اکسپرسیونیستی «دیوار معبد نوستالژی/ Wall of the Temple of Nostalgia» پاول کله (۱۸ دسامبر ۱۸۷۹–۲۹ ژوئن ۱۹۴۰) که روی جلد نسخه اصلی کتاب فرد دالمَیر از آن استفاده شده است.

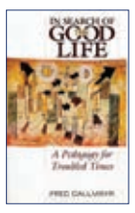

> چکیده سخن دالمَیر این است که: «انسان متجدد غربی جهان‌نگری‌ای خودمحورانه دارد که سبب شده است که با دیگران احساس بیگانگی کند. این احساس بیگانگی نه به سود خود این انسان است و نه به سود هیچ‌کس دیگر و بنابراین باید درمان شود.»

> به نظر مترجم کتاب «ویژگی بسیار مهم فکر دالمَیر این است که به سرشت اجتماعی اخلاق و نیز جوهره فرهنگیِ سیاست عمیقاً باور دارد و نکبت سیاست بدون اخلاق و فرهنگ را به صد زبان سرزنش و مذمت می‌کند. به زعم او، حلقه مفقوده سیاست امروز، پرورش فضیلت و تربیت اخلاقی و مدنی شهروندان است.»

در جست‌وجوی زندگی خوب

هنر تربیت و پرورش برای زمانه عسرت

- نویسنده: فرد دالمَیر
- مترجم: امیر یوسفی
- انتشارات: گام نو
- تعداد صفحه: ۴۸۰ صفحه
- قیمت: ۵۳۰ هزار تومان

گفت‌وگو و احساس یگانگی

چکیده سخن دالمَیر که در پیشگفتار توضیح داده شده، این است که: «انسان متجدد غربی جهان‌نگری‌ای خودمحورانه دارد که سبب شده است که با دیگران احساس بیگانگی کند. این احساس بیگانگی نه به سود خود این انسان است و نه به سود هیچ‌کس دیگر و بنابراین باید درمان شود. راه درمان این بیماری و رفع این عیب‌ونقص، گفت‌وگوی این انسان، با خود، با دیگری، و احیاناً با آن به‌کلی دیگر، یعنی خدا، است. این گفت‌وگو، اگر به معنای حقیقی و درست‌اش، انجام گیرد احساسِ بیگانگی را، نرم نرمک، به احساسِ یگانگی و اتحاد، بل وحدت، تبدیل می‌کند.» سپس اشاره دارد که این سخن، از جنبه‌های توصیفی، تبیینی و توصیه‌ای در چهار مرتبه و سطح تکرار و مصداق‌یابی می‌شود (در فرهنگ عمومی غرب متجدد، در اخلاقِ بین‌الاشخاصی، در رفتار متقابل شهروندان و حکومت، و در روابط بین‌المللی) و البته در پایان می‌افزاید: «ممکن است پاره‌ای از ایرادات و نقدهای دالمَیر درست و وارد باشند و پاره‌ای نباشند. نیز ممکن است پاره‌ای از این ایرادات و نقدها در سده‌ها و دهه‌های گذشته درست و وارد بوده باشند اما در سده و دهه‌های کنونی، کم‌کم، ورود و درستی خود را از دست داده باشند، به این معنا که عیوب و نقایص فرهنگ متجدد غربی، نرم نرمک، اصلاح یا کمتر شده باشند ولی، آنچه محرز و مسلم است این که مصادیقی از این عیوب و نقایص که در این کتاب عرضه شده‌اند و راه‌هایی که برای رفع آنها پیش‌نهاد شده‌اند قویاً چشم‌گشا و درس‌آموزند و جای تأمل و تفکر دارند.»

هویت و خشونت

درباره اندیشه‌های آمارتیا سن، تحلیل‌ها و آرای فریدون مجلسی، مترجم کتاب «هویت و خشونت» خواندنی است. او می‌گوید: «برداشت اصلی من از کل این کتاب به طور خیلی مختصر این است که تعصب از ضعف دانش و درک و خرد انسان سرچشمه می‌گیرد. هرچه خرد و آگاهی انسان‌ها نسبت به محیط‌شان، نسبت به انسان‌های دیگر، نسبت به جوامع دیگر و مسائل دیگر و آسمان و ستاره‌شناسی، نسبت به موسیقی و هنر، نسبت به همه ابعادی که ارزش‌های زندگی را تشکیل می‌دهند بیشتر باشد، خشونت کمتر است. برای اینکه آن آدم انسان‌تر می‌شود؛ یعنی تک‌بعدی بودن و تک‌فرهنگی بودن و به تعبیری تک‌وارگی، هویت درندگی ایجاد می‌کند. آمارتیا سن می‌گوید وقتی وارد زندگی هریک از این آدم‌های خشن بشوید، می‌بینید که هیچ گستردگی فرهنگی در اینها وجود ندارد. آمارتیا سن در متن فرهنگی جهان غرب در لندن تحصیل کرده، در معتبرترین دانشگاه‌ها استاد بوده، اما با گذرنامه هندی سفر می‌کند و با همان گذرنامه وارد کشوری (انگلیس) می‌شود که در آن رئیس دانشکده اقتصاد است. یک بار افسر گذرنامه در فردوگاه لندن می‌پرسد: تو سیاه هندی که وارد انگلیس شده‌ای، نشانی‌ات کجاست؟ وقتی نشانی را می‌خواند، می‌بیند نوشته منزل مدیر! می‌گوید: باید مدیر از دوستانت باشد! آمارتیا سن می‌گوید: با خودم فکر کردم من با خودم خوبم؟ بدم؟ و دیدم به‌رغم همه مسائل، با خودم دوست هستم! همین شوخ‌طبعی و احساسات در جاهای مختلف دیده می‌شود؛ مثلاً آن خاطره دوران کودکی که در زمان درگیری هندوها و مسلمانان تعریف می‌کند که مسلمانی زخمی پناه می‌آورد به خانه‌شان و می‌گوید همسر و فرزندانم گرسنه بودند برای همین از خانه بیرون آمدم. آمارتیا سن با پدرش که استاد دانشگاه بود، او را فوراً در ماشین می‌گذارند تا به بیمارستان برسانند؛ در هنگامی که هندوهای دیگر دارند آنها را می‌کشند، او مسلمانی را نجات می‌دهد. آمارتیا سن جایی دیگر با مدرسه‌های اختصاصی پاکستانی‌ها و... مخالفت می‌کند. به آموزش اختصاصی آنها کاری ندارد و می‌گوید فرهنگ‌تان را آموزش دهید ولی حق بازی‌کردن بچه‌ها با یکدیگر را از آنها نگیرید. حقی است که در آینده ایجاد وظیفه می‌کند و کسی که با دیگر بچه‌ها بازی کرده آنها را غیر از خودش نمی‌داند ولی کسی که فرصت بازی‌کردن را نداشته، در همان جامعه، همکلاسی را که همبازی‌اش نبوده می‌کشد، زیرا او را دشمن می‌داند و او را غیر و نامتعلق می‌بیند.»

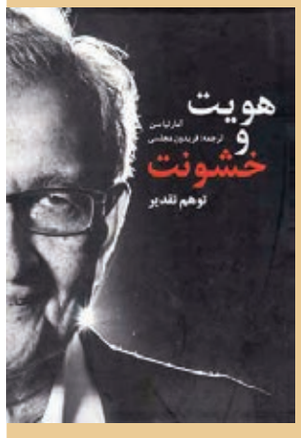

موانع گفت‌وگو

نویسنده پیشگفتار ترجمه فارسی کتاب «در جست‌وجوی زندگی خوب» می‌نویسد، هدف اصلی گفت‌وگوهای میان‌فرهنگی باید حل مسائل بشر امروز باشد، و برای موفقیت در این مسیر، شرکت‌کنندگان در گفت‌وگو باید از شناخت عمیقی نسبت به مسائل بشر در دنیای امروز برخوردار باشند، در گفت‌وگو به کشف حقیقت نظر داشته باشند، به عقلانیت گفتاری توجه کنند (به این معنا که هنگام سخن‌گفتن برای آنچه ابراز می‌کنند دلایل قوی ارائه کرده و بر پایه استدلال سخن بگویند)، خود را برتر از دیگران و تمدن‌های دیگر ندانسته و به هدفی جز هدف مشترک (حل مسائل بشر امروز) نیندیشند. احساس وابستگی و تعلق‌خاطر به حقیقت نزد شرکت‌کنندگان در گفت‌وگو باید بیشتر از احساس وابستگی و تعلق‌خاطرشان به تمدن‌های خودشان باشد تا بتوانند جدا از تعلق‌خاطری که به فرهنگ، سنت، ایدئولوژی، دین، نژاد، ملت و قوم خود دارند، در راه رسیدن به حقیقت گام برداشته و در مواجهه با حقیقتی که فهم یا کشف می‌کنند با انصاف و بی‌تعصب آن را بپذیرند. برای اینکه چنین لغزشی رخ ندهد، او به شش حالت ذهنی و روانی که موانعی بر سر راه گفت‌وگو به شمار می‌آیند، اشاره می‌کند: خودشیفتگی (به این معنا که صفات یا دستاوردهای خود یا گروه خود را بیش از آنچه باید و شاید ارزیابی کنیم، به عبارتی درباره خود یا گروه خود مبالغه و اغراق کنیم و باورهای خود را مساوی با حقیقت بپنداریم)، پیشداوری (به این معنا که به گونه‌ای غیرعقلانی و بدون اینکه دلیل قوی و محکم یا شناخت کافی داشته باشیم، با فرد یا گروه دیگری مخالفت ورزیم و رأیی منهای شناخت کافی و دلیلی معتبر صادر کنیم)، تعصب (به این معنا که نسبت به موضوعی شور و شوق بیش از اندازه و تصورات نسنجیده داشته باشیم)، جزم و جمود (به این معنا که در امور اعتقادی و در باورهایمان، قطعیت داشته و در حالی نظر و عقیده خود را بیان کنیم که گویی واقعیت اثبات‌شده‌ای است، هرچند این طور نیست)، عدم تسامح و مدارا (به این معنا که عقاید و اعمالی را که با عقاید و اعمال ما تفاوت دارد را مجاز نشماریم و پذیرای اختلاف فکری و عملی نباشیم) خرافه‌پرستی (به این معنا که به عقاید، تصورات، افعال یا آداب و رسومی التزام بورزیم که ناشی از جهل، ترس غیرمعقول از امور اسرارآمیز، حساسیت بیمارگونه و... باشد).